

من با خرس ها هستم

داستان‌هایی از یک سیاره‌ی زخمی

مارگارت اتوود، پائولو باچیگالوپس، تی. سی. بوئل، توبی لیت،
لیدیا میلر، دیوید میچل، ناتانیل ریچ،
کیم استنلی رابینسون، هلن سیمپسون، وو مینگ

ترجمه‌ی

نیلوفر خسروی بلالمی

آرش خوش‌صفا



نقش و نگار



نقش و نگار

تهران - انقلاب، ۱۲ فروردین، شهدای ژاندارمری، شماره ۱۱۸

تلفن: ۶۶۹۵۰۷۲۵ - ۶۶۴۹۱۲۴۹

www.naghshonegar.org

من با خرس ها هستم

(داستان‌هایی از یک سیاره‌ی زخمی)

نویسندگان: مارگارت اتوود، پائولو باچیگالویی، تی. سی. بوئل، توبی لیت، لیدیا میلست، دیوید میچل، ناتانیل ریچ، کیم استنلی رابینسون، هِلِن سیمپسون، وو مینگ

مترجمان: نیلوفر خسروی بلالمی، آرش خوش صفا

ویراستار: مهرانگیز اشراقی

طراحی جلد: ظاهره شامانیان

شمارگان: ۳۳۰ نسخه

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۰

عنوان و نام پدیدآور: من با خرس‌ها هستم
داستان‌هایی از یک سیاره‌ی زخمی / نویسندگان
مارگارت اتوود... و دیگران؛ مترجمین نیلوفر خسروی
بلالمی، آرش خوش صفا

مشخصات نشر: تهران، نقش و نگار

مشخصات ظاهری: ۲۱۹ صفحه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۵۸۴-۵۶-۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: I'm with the bears: [short stories
From a damaged planet], 2011

موضوع: داستان‌های کوتاه - قرن ۲۰ م. مجموعه‌ها

موضوع: Century—Collections 20 Short stories—th

شناسه افزوده: اتوود، مارگارت، ۱۹۳۹-م.

شناسه افزوده: - 1939, Margaret, Atwood

شناسه افزوده: خسروی بلالمی، نیلوفر، ۱۳۶۴-، مترجم

شناسه افزوده: خوش صفا، آرش، ۱۳۶۵-، مترجم

رده‌بندی کنگره: PZ1

رده‌بندی دیویی: ۸۰۸/۸۳۱

شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۸۵۵۰۸۹۹

وضعیت رکورد کتابشناسی: فیبا

همه حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر، تولید، بازنویسی، انتشار و اقتباس تمام یا قسمتی از این اثر به هر شیوه از جمله فتوکپی، صوتی، تصویری و الکترونیکی، منوط به اجازه‌ی کتبی و قبلی ناشر است.

داستان‌ها

ترجمه نیلوفر خسروی بلالعی

- ۹ پیشگفتار
- ۱۵ بیل مک‌کین
سیسکیو، ژوئن ۱۹۸۹
- ۴۵ تی. سی. بوئیل
رفتن به باغ وحش
- ۶۷ لیدیا میلِت
مکان مقدس
- ۱۰۷ کیم استنلی رابینسون
هرمی
- ۱۱۷ ناتانیل ریچ
خاطرات یک سال جالب
هلن سیمپسون

پیشگفتار

بیل مک کین^۱

نوشتن از گرمایش زمین مشکل است چون نمی‌توان حقیقتی به این بزرگی را در یک داستان خوب گنجانند. چنین داستانی عامه‌پسند از کار درمی‌آید. گرمایش این اواخر؛ مثلاً همین سال ۲۰۱۰ را در نظر بگیرید، که گرم‌ترین سال ثبت شده است (و قطعاً مدّت زیادی رکوردار نمی‌ماند). در این سال در نوزده کشور بالاترین دمای هوا ثبت شد؛ جبههٔ دماسنج در پاکستان در ماه ژوئن به ۱۲۸ رسید و گرم‌ترین ماه کل قارهٔ آسیا را رقم زد.

چنین گرمایی تأثیرات گوناگونی دارد. در قطب شمال یخ‌های آب‌شده به راه افتاد و گذرگاه‌های شمال غربی و شمال شرقی برای نخستین بار در طول تاریخ گشوده شد و بی‌درنگ، در نقطه‌ای از زمین که تا ده سال پیش گمان نمی‌رفت کسی بتواند به آنجا سفر کند، مسابقات کشتی‌رانی برگزار شد! در روسیه، با افزایش گرما، برعکس داستان دکترژیواگو^۲ اتفاق افتاد و وقتی باتلاق‌های دوروبر مسکومی سوخت، به جای قصر یخی^۳، دیوارهای بسیار بزرگی از آتش پدید آمد. دمای هوا که در مرکز روسیه هرگز به صد نرسیده بود، در ماه اوت

۱. Bill McKibben؛ کنشگر محیط زیست آمریکایی، نویسنده و خبرنگار (مترجم)

۲. Dr. Zhivago؛ کتابی نوشتهٔ بوریس پاسترناک (مترجم)

۳. Ice Palace؛ به قصر یخی در زمان دکترژیواگو اشاره دارد. (مترجم)

هشت بار از صد گذشت؛ خشکسالی چنان شدید بود که کرملین صادرات حبوبات به کشورهای دیگر را متوقف کرد. همین کار بهای گندم را به شدت بالا برد و دست کم تا اندازه‌ای به ناآرامی‌ها در کشورهایمانند تونس و مصر دامن زد.

در پاکستان چه شد؟ وای، خدای من! اوضاع این طور پیش رفت: از آنجا که هوای گرم بیشتر از هوای سرد بخار آب را در خود نگه می‌دارد، پس جَو نسبت به چهل سال گذشته چهار درصد مرطوب‌تر شده است. این مسئله احتمال طوفان و بارندگی‌های پی‌درپی را بیشتر می‌کند و در پایان ژوئیه سال ۲۰۱۰، پاکستان حسابی بد آورد: مناطق کوهستانی که معمولاً کمتر از صد سانتی متر در سال بارندگی دارند، فقط در یک هفته، سیصد و شصت و پنج سانتی متر بارندگی داشتند. رود سندھ آن قدر پر شد که یک چهارم کشور، یعنی منطقه‌ای به بزرگی بریتانیا را زیر آب برد و این تازه نخستین حلقه زنجیره دست کم شش سیل بزرگی بود که تا ماه‌های نخستین سال ۲۰۱۱ ادامه داشت. برخی از این سیل‌ها بسیار مخرب‌تر بودند. برای نمونه، در کویینزلند استرالیا، منطقه‌ای بزرگ‌تر از فرانسه و آلمان زیر آب رفت. اما پاکستان؛ وای، خدای من! شش ماه پس از آن سیل، هنوز میلیون‌ها آدم بی‌خانمان بودند و این راه‌افتادن سیل تقصیر پاکستانی‌ها نبود؛ چون آن‌ها کربنی به جَو اضافه نکرده بودند.

همه‌اش تقصیر ماست؛ ما در غرب این کار را کرده‌ایم، و درست به همین دلیل است که این کتاب اهمیت ویژه‌ای دارد. در نهایت، این ماییم که باید جرأت کنیم و دست به کار شویم؛ چون تمام چیزهایی که به آن‌ها اشاره کردم، تمام کشت و کشتارهای سال ۲۰۱۰، فقط با یک درجه گرم‌تر شدن زمین رخ داد و این فقط یک نمونه از مرحله آغازین گرمایش زمین است. همه دانشمندان باور دارند که باید هرچه زودتر (حتی بدون در نظر گرفتن منافع اقتصادی یا سیاسی)

کاری بکنیم؛ آن هم پیش از اینکه در همین قرن، آن یک درجه افزایش به چهار یا پنج درجه برسد. اگر فقط یک درجه گرم تر شدن می تواند قطب شمال را آب کند، برای گرمایش بیشتر کافی است قوه تخیل تان را به کار بگیرید و ببینید کار به کجا خواهد کشید؛ چون به گفته یکی از گروه های پژوهشی ناسا^۱ در سال ۲۰۰۸، اگر میزان کربن جو را پایین نیاوریم، دیگر سیاره ای وجود نخواهد داشت: «سیاره ای شبیه این سیاره که شاهد رشد تمدن بوده و با زندگی روی زمین هماهنگ باشد.» تاکنون، تمام تلاش های ما برای انجام کنشی بنیادین در برخورد با این حقیقت کاملاً بی نتیجه بوده است. صنعت سوخت فسیلی برنده تمام جنگ ها بوده است، با این استدلال که انجام هر کنشی برای توقف گرمایش برای مدت کوتاهی به اقتصاد آسیب خواهد زد. از آنجایی که می توانیم نگرانی برای اقتصادی آسیب دیده را درک و تصور کنیم (به تمام چیزهایی فکر کنید که در چند سال اخیر، با دلایل قانع کننده درباره رکود اقتصادی نوشته شده)، این موضوع برای ما مهم تر می شود. اما چون تصور گرمایش زمین به خودی خود دشوار است (چرا که تاکنون رخ نداده)، چندان جدی هم گرفته نمی شود. تا وقتی نتوانیم گرمایش زمین را تصور کنیم هیچ کاری هم برای بهبود شرایط دشواری که گرفتارش هستیم، نخواهیم کرد.

و علم فقط تا همین مرحله می تواند ما را پیش ببرد. دانشمندان کار خودشان را کرده اند؛ هر هشداری که به ذهن شان می رسیده به ما داده اند، تمام چراغ های قرمز را روشن کرده اند. حالا نوبت بقیه ماست: اقتصاددانان، روان شناسان، خداشناسان و البته هنرمندان که کارشان کمک به ماست تا بفهمیم هر چیزی چه حسی دارد. داستان های این مجموعه آغازی چشمگیرند در همین جهت و هیچ کس نباید، حتی برای لحظه ای فراموش کند که این داستان ها چیزی نو و متفاوت از اغلب آثار ادبی ارائه می دهند. این داستان ها به جای پرداختن به

روابط میان آدم‌ها بیشتر به رابطه میان آدم‌ها و سایر چیزها پرداخته‌اند. در یک سیاره پایدار، طبیعت پس‌زمینه‌ای برای نمایش انسانی فراهم می‌کند؛ اما در سیاره‌ای ناپایدار، که ما در این داستان‌ها آفریده‌ایم، خود پس‌زمینه به نمایشی‌ترین بخش رخداد تبدیل شده است. بنابراین، بسیاری از این داستان‌ها دنیایی را به تصویر می‌کشند که جایی است دشوار برای زندگی و در آن خبری نیست از دنیای آشنایی که حتی بی‌آنکه درباره‌اش بیندیشیم به آن عشق می‌ورزیم. این داستان‌ها همان تلنگرهای هستند که به آن‌ها نیاز داریم. خواندن کتاب پیش‌رو کاری جدی است.

البته دل انسان برای دگرگونی، جز ترس، به امید هم نیاز دارد. بنابراین، شاید در این موقعیت بغرنج باید در نوشته‌ها مان به مردم نشان دهیم که زندگی پس از سوخت فسیلی چگونه می‌تواند باشد؛ با امیدواری دادن و نه ناامید کردن. باید تصویری از آینده‌ای ارائه دهیم که احتمالاً جامعه در آن به فکر سوختی جایگزین افتاده باشد. خیلی هم دور از ذهن نیست؛ حتی در همین ده سال ناامیدکننده اخیر هم شمار مزارع ایالات متحد برای فوخته‌ترین بار در بازه زمانی حدود یک قرن و نیم، افزایش یافت؛ چون مردم بازار کشاورزی را کشف کردند و نسل جدید یاد گرفت به لذت‌های عمومی و مسئولیت‌هایی بپردازد که پیش‌تر بخشی از زندگی روزانه بشر بود. نویسندگانی، مانند ون‌دیل بیری^۱، مدتهاست روی این موضوع کار می‌کنند.

البته باید گفت که درنهایت، کار نویسندگان این نیست که ما را به سمت مسیر ویژه‌ای هدایت کنند، بلکه کارش روشننگری و مشاهده است. روبه‌رو شدن با گرمایش هوا بزرگ‌ترین کاری است که بشر تاکنون به انجام رسانده؛ کاری چنان بزرگ که تقریباً به چشم نمی‌آید. نویسندگان سراسر دنیا با اشاره به این موضوع، پرسش آزمون نهایی‌ای که امروزه بشر با آن روبه‌روست،

طرح می‌کنند: آیا مغز بزرگ انسان انعطاف پذیر است یا نه؟ روشن است که این مغز می‌تواند رفتاری‌های زیادی برای ما درست کند. در چند سال آینده متوجه خواهیم شد که آیا آن مغز بزرگ، که امیدواریم به یک قلب بزرگ پیوند خورده باشد، می‌تواند ما را از این رفتاری‌ها برهاند یا نه.

سال ۲۰۱۱

www.ketab.ir